
امام خمینی (ره)

و غرب

..... علی خالقی افکند

مقدمه :

پس از ظهور تمدن جدید غرب و نفوذ و گسترش روز افزون مظاهر جهان شمول آن در جوامع شرقی، یکی از مسائل مهم و اساسی این ملت‌ها از جمله ایرانیان، چگونگی برخورد با این تمدن جهان شمول غرب بوده است. چه اینکه، آنان در این مواجهه، با دو رویه متفاوت از تمدن جدید غرب روبه‌رو شده بودند. در حالی که رویه کارشناسی و دانش تمدن جدید غرب، شامل نوآوری در زمینه‌های گوناگون؛ مانند: پزشکی، نجوم، دریانوردی، فیزیک، شیمی، دانش‌های نظامی و نواندیشی در زمینه تاریخ، حقوق طبیعی و شیوه‌های حکومتی و دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی بود؛ رویه دیگر آن، ملل شرقی را در معرض سلطه جوئی‌های استعماری قرار داده بود و از این رو، آنان در این مواجهه بر سر دو راهی انتخابی دشوار قرار گرفته بودند؛ زیرا که از یک سو، به دلیل عقب ماندگی در زمینه دانش و فن آوری، خود را نیازمند تمدن جدید غرب و دستاوردهای پیشرفته آن می‌دیدند و از سوی دیگر، خواهان حفظ هویت فرهنگی، ملی و دینی خود

بوده و حاضر به پذیرش سلطه استعماری غرب نبودند.

در ایران نیز، این کشمکش فکری، از زمانی که آنها به طور جدی با فرودستی خود در جنگ ایران و روس و پیشرفتهای جهان غرب آشنا شدند، بروز یافت و به زودی چندین دیدگاه کلی در باره چگونگی برخورد با تمدن جدید غرب شکل گرفت. در حالی که برخی از آنان، بدون توجه به رویه سلطه جویانه و استعماری غرب، به پذیرش همه جانبه تمدن جدید غرب تأکید می‌ورزیدند و تنها راه‌هایی از عقب ماندگی خود را در پیوند با غرب و تردید در هر آنچه خود بود، می‌دیدند؛ عده‌ای دیگر، به داعیه دفاع از سنت دینی و هویت خودی، مقابله با غرب را در تمامی وجوه آن توصیه کرده و به بستن درها به روی هر آنچه غربی بود، باور داشتند. اما در این میان، کسانی نیز بوده‌اند که راه مواجهه با تمدن دو رویه جدید غرب را نه در نفی کامل آن و نه در پذیرش مطلق آن؛ بلکه در بازگشت به هویت اصیل اسلامی خود و برخوردی انتخاب‌گر با اندیشه و تمدن جدید غرب می‌دانستند.

به اعتقاد ما، امام خمینی، از جمله کسانی است که چنین گفتمان مستقلی را در مواجهه با تمدن جدید غرب و بازیابی هویت اصیل اسلامی تحقق بخشیده است. در این گفتمان جدید، امام آثار تمدن جدید غرب را یکدست نگرفته، بلکه آنها را قابل انفکاک از هم دانسته‌اند.

و لذا در مواجهه با آن نیز از کلی‌نگری اجتناب کرده و برای مواجهه با دو رویه متفاوت غرب، راه حل‌های خاص ارائه می‌کند. به عبارت دیگر، وی نه همچون غرب زدگان، در صدد پیوند همه جانبه با غرب است و نه همچون غرب‌گريزان، در صدد طرد و نفی کامل هر آنچه غربی است؛ بلکه راه حل خاص با ویژگیهای خاص دارد که در بررسی حاضر در صدد بیان آن هستیم:

محوری‌ترین ایده ما در بررسی حاضر، این است که امام تنها راهکار مواجهه مسلمانان از جمله ملت ایران با دو رویه غرب را در بازگشت به اسلام جست‌وجو می‌نماید؛ چراکه در قرائت و تفسیر ایشان از اسلام، مبانی دینی در عین سازگاری با نو اندیشی و دستاوردهای پیشرفته و مدرن انسان در هر جا و هر زمان و تلاش در جهت

توسعه و ترقی اندیشه و عمل بشر در ابعاد مادی و معنوی، با هر گونه انحراف و انحطاط انسان در جامعه مخالف بوده و از این رو، با تمام قدرتهایی که به دنبال استثمار و بهره کشی از انسانها در جهات نادرست و انحرافی می‌باشند، مقابله می‌نماید. و این، همان چیزی است که مسلمانان در مواجهه با غرب بدان نیازمندند تا بتوانند در عین بهره مندی از دستاوردهای پیشرفته و متمدن انسانی، از سلطه و هژمونی، قدرت مداران غربی نیز در امان باشند. لذا ایشان، مسلمان و بویژه ملت مسلمان ایران را به بازگشت به خود اسلامی آنان فرا خوانده و معتقد است این بازگشت به اسلام، آنها را از سلطه جوئی‌های غرب رهانیده و زندگی پیشرفته‌ای را برای آنان ممکن خواهد ساخت؛ چرا که «اسلام یگانه کفیل آزادی و استقلال»^(۱) و یگانه راه رهایی هر ملتی از چنگال استعمار^(۲) است؛ همچنان که «یگانه، کفیل نجات بشریت از همه عقب ماندگی هاست.»^(۳) بنابراین، در مواجهه با دو رویه غرب، امام نیر بر دو رویه از خود اسلامی، یعنی رویه استقلال طلبی و آزادی خواهی آن (که مخالف هر گونه سلطه جوئی است) از یک سو و رویه مترقیانه آن که متضمن برنامه‌ای جامع در تمام زمینه‌های زندگی انسانهاست، از سوی دیگر، تأکید نموده است. برای تبیین این ایده لازم است ابتدا نوع بازگشت مورد نظر امام به اسلام را از دیدگاه ایشان بررسی نموده و آنگاه به قرائت ایشان از اسلام و دو چهره پاسخگوی آن در مواجهه با غرب و راهکارهای مستتب از آنها بپردازیم.

الف - مفهوم بازگشت به اسلام از منظر امام:

اگر چه مسأله «بازگشت به خود اسلامی» یا به تعبیر مرحوم دکتر عنایت «احیای اسلام»^(۴) از همان ابتدای مواجهه مسلمانان با غرب جدید به نوعی در میان اندیشمندان اصلاح گرای مسلمان مطرح شده بود؛ ولی به تعبیر برخی از نویسندگان این مسأله در نظر آنها بیشتر حالتی تدافعی به خود گرفته و به مقاومت در برابر استبداد سیاسی و استعمار فرهنگی بسنده می‌کرد؛ به طوری که حتی برخی از آنها حالتی «پوزش طلبی» یا «اعتداری» می‌گرفتند.^(۵) اما به دنبال رشد خود آگاهی مسلمانان در دوران پس از جنگ جهانی دوّم که به تعبیری نتیجه فوری سرخوردگی آنها از غرب بود^(۶)، مسأله بازگشت به

خود اسلامی یا احیای اسلام از سوی اندیشمندان فرهیخته‌ای چون امام خمینی مطرح گردید. امام با آگاهی از تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و فرایند نفوذ سلطه غرب در ایران و اعتقاد به جامعیت دین اسلام و پاسخگویی آن به تمام نیازهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مسلمانان در همه اعصار، تنها راه رهایی مسلمانان از هژمونی و سلطه غرب و عقب ماندگی ناشی از آن را «در بازگشت به خود اسلامی» و احیای اسلام یافته و در این جهت، تلاش فکری و عملی خود را آغاز کرد.

بنابر این، نگرش بازگشتی امام به اسلام و دعوت ملت مسلمان ایران به این بازگشت، برخلاف آنچه پهلوی و حامیان خارجی آن تبلیغ می‌کردند، به معنای قهقراگرایی نبود، و همان طور که امام خود تصریح می‌نمودند، قرائت ایشان از «بازگشت به خود اسلامی» نه به معنای قهقراگرایی و ارتجاع؛ بلکه به عنوان یک راهکار عملی برای رهایی از وابستگی به غیر و بی‌هویتی و بازیابی یک هویت اصیل اسلامی با اندیشه‌هایی مترقیانه بوده است. از این روست که ایشان در پاسخ به این گفته شاه که: «اینها می‌گویند که ما می‌خواهیم برگردیم به زمان هزار و چهارصد سال پیش از این»، می‌فرمایند:

«ما می‌خواهیم به عدالت هزار و چهارصد سال پیش از این برگردیم نه اینکه

زندگی مان زندگی آن وقت شود. نه همه مظاهر تمدن را با آغوش باز قبول داریم،

لکن اینهایی که اینها دارند، مظاهر تمدن نیست.»^(۷)

در پاسخ به خبرنگاری نیز که در باره حکومت اسلامی مورد نظر امام، پرسیده بود:

«آیا حکومت اسلامی حکومت قهقراگراست؟» می‌گویند: «دولت اسلامی

قهقراگرا نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است، مگر آنچه که به آسایش ملت

لطمه وارد ساخته و با عفت عمومی منافات داشته باشد.»^(۸)

براین اساس، بازگشت به اسلام از نظر امام با آنچه که امروزه نیز از آن به بنیادگرایی اسلامی تعبیر می‌شود، متفاوت است، چون همچنان که ایشان در پاسخ به یک خبرنگار آلمانی توضیح داده‌اند، این بازگشت به معنای چشم پوشی از زندگی جدید و برگشت به زندگی ما قبل مدرنیته نمی‌باشد؛ بلکه به معنای احیای ارزشهای ثابت دینی است که به اعتقاد امام، با همه اعصار سازگار می‌باشد. از این رو، ایشان در پاسخ به این سوال که:

«شما که کوشش می‌کنید جامعه‌ای برقرار کنید که نمونه ارزشهایی باشد که در صدر اسلام دیده‌ایم، در زمان پیغمبر اسلام در مدینه و جامعه کوفه در زمان حضرت امیر دیده شده است، شما تصور می‌کنید که این ارزشها که در آن جامعه بوده، قابل انطباق با دنیای جدید قرن بیستم هست یا خیر؟ چگونه؟»، می‌گویند:

«ارزشها در عالم دو قسم است؛ یک قسم ارزشهای معنوی از قبیل ارزش توحید و جهاد مربوط به الوهیت و از قبیل عدالت اجتماعی، حکومت عدل و رفتار عادلانه حکومتها با ملتها و بسط عدالت اجتماعی در بین ملتها و امثال اینها که در صدر یا قبل از اسلام، از آن وقتی که انبیاء مبعوث شدند، وجود داشته و قابل تغییر نیست. عدالت معنایی نیست که تغییر بکند، یک وقت صحیح و زمانی غیر صحیح باشد. ارزشهای معنوی، ارزشهای همیشگی هستند که قبل از صنعتی شدن کشورها، ضمن و بعداً، در آن نیز وجود داشته و دارد، عدالت ارتباطی به این امور ندارد. قسم دیگر، اموری است مادی که به مقتضای زمان فرق می‌کند. در زمان سابق یک طور بوده است و بعد رو به ترقی رفته است تا به مرحله کنونی رسیده است و بعد از این هم بالاتر خواهد رفت. آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است، ارزشهای معنوی است. در صدر اسلام در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد، یک زمان رسول الله (ص) و دیگر وقتی که در کوفه علی بن ابی طالب سلام الله علیه حکومت می‌کرد... و ما حالا آرزوی این را داریم که حکومت ما شباهتی به حکومت صدر اسلام پیدا کند.»^(۹)

نتیجه اینکه بازگشت مورد نظر امام به هیچ وجه به معنای انزوایی از تمدن جدید و قهقراگرایی نیست؛ بلکه راه حلی است برای احیای ارزشهای معنوی اسلام که به اعتقاد ایشان، قادر است مسلمانان را از تمامی بدبختیها و عقب ماندگیها از جمله هژمورنی غرب نجات داده و زندگی پیشرفته‌ای را برای آنها فراهم نماید و لذا است که کراماً تأکید می‌کنند که «ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم، به معنای پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست؛ بلکه برعکس، به عقیده ما اساساً اسلام یک مذهب ترقی خواه است.»^(۱۰)

اما به اعتقاد امام

«وقتی که کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا، ثروت و تجملاتی فراهم آوردند»، «مسلمانان با مشاهده این وضعیت آنان خود را باختند و فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند.»^(۱۱)

و در نتیجه، هویت خودشان را فراموش کردند و «قرآن کریم را کنار گذاشته و تحت لوای دیگران درآمدند.»^(۱۲)

قدرتهای استعمارگر نیز «با تبلیغات بسیار زیاد... طوری کردند که ملت شرق، خود را به کلی در مقابل غرب و ابرقدرتها باخت و گم کرد خودش را، مکتبش را گم کرد.»^(۱۳) و نتیجه این شد که مسلمانان در مواجهه با غرب خود را نیازمند به آن ببینند و «از آنان یاری بخواهند و گمان کنند که ترقیات این کشورهای ضعیف در گرایش به یکی از این دو ابر قدرت است.»^(۱۴) پس روز به روز بر وابستگی کشورهای اسلامی به غرب افزوده شد؛ در حالی که تمایل به آنها و یاری جستن از آنان جز مسلط کردن غرب بر مقدرات مسلمین، حاصلی نداشت.

بنابر این، از این جهت است که امام برای رهایی مسلمانان بخصوص ملت ایران از حصار عقب ماندگی و سلطه هژمونی غرب، بازگشت به هویت و شخصیت اولیه اسلامی آنها را تنها راه چاره دانسته و معتقد است؛ تا زمانی که ملتهای شرقی

«مکتب بزرگ اسلام که [در] رأس همه مکاتب است و در شرق است و او را گم کرده شرق، پیدا نکند و نفهمد مکتبش چه است و خودش چه است و خودش هم یک موجودی است و کشورش هم یک کشوری است، نمی تواند مقابله کند با غرب.»^(۱۵)

و نمی تواند وضع خود را اصلاح نماید.

بنابراین، در دیدگاه امام «بازگشت و احیای اسلام» به معنای جست و جوی یک هویت اصیل اسلامی برای مسلمانان است تا بتوانند در سایه آن وضعیتی برابر با سایر ملل پیشرفته و حتی بهتر از آنها پیدا کنند. به اعتقاد امام، شرق چنین استعدادی را دارد؛ چراکه «شرق همه چیز دارد... و همه چیزش از غرب بهتر است [منتها] اینها ما را از خومان تهی

کرده‌اند؛ به طوری که خیال می‌کنیم هر چیز هست از آنجاست.»^(۱۶) و لذا ایشان به مسلمانان توصیه نموده و می‌گویند: «باید مسلمانان خودشان را پیدا کنند؛ یعنی بفهمند که خودشان یک فرهنگی دارند، خودشان یک کشوری دارند، خودشان یک شخصیت دارند.»^(۱۷) و بدانند که آنها مکتبی دارند که اگر بتوانند آن را باز یابند، «تمام آرزوهای بشر را به طور شایسته در دسترس آنها خواهد گذاشت.»^(۱۸)

با اعتقاد به چنین امری است که امام در آخرین خطاب خویش به مسلمین نیز انسان را به خودیابی، فراخوانده و می‌گویند:

«بدانید نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و امریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشم داشت به غیر خود نداشته باشد، در دراز مدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد.»^(۱۹)

نتیجه اینکه، بازگشت مورد نظر امام به اسلام با بنیادگرایی اسلامی به مفهوم سلفی‌گری و بازگشت قهقرایی و بریدن از تمدن جدید، کاملاً متفاوت است.

ب- قرائت و تفسیر امام از اسلام

اینک پس از تبیین نوع بازگشت مورد نظر امام، به بررسی این نکته می‌پردازیم که امام، مسلمانان را به چه نوع قرائتی از اسلام فرا می‌خواند؟ به عبارت دیگر، چه قرائتی از اسلام قادر است که مسلمانان را در مواجهه با غرب یاری رسانده و آنها را از سلطه و هژمونی غرب که به اعتقاد امام ریشه همه بدبختی مسلمین بوده است، رها ساخته و آنها را از حصار عقب ماندگیها نجات بدهد؟

مسئلاً از نظر ایشان بازگشت به هر نوع تفسیر و قرائت از اسلام، نمی‌توانست مسلمانان را در مواجهه با دو رویه تمدن جدید غرب یاری رساند؛ چرا که همه این قرائتها از نظر امام، بیانگر چهره واقعی اسلام نمی‌باشد.

«اسلام حقیقی همواره در پرده مانده و آن چیزی که برنامه اسلام در میان مسلمانان بود، هیچ‌گاه پیاده نشده و گفته نشده است»^(۲۰)؛ در حالی که اگر اسلام در میان مسلمانان به آن صورت که هست، پیاده شده بود، هم زندگی مادی آنها را به

بهترین طرز و بزرگترین اساس تمدن و تعالی اداره می‌کرد، و هم زندگی معنوی آنها

را به نیکوترین و سعادت مندترین طور تأمین می‌نمود.»^(۲۱)

امام در اشاره به ناقص بودن این چهره‌های معرفی شده از اسلام است که قرائتهای

موجود از اسلام را مورد نقد قرار داده و می‌گویند:

«ما در دو زمان، مبتلای به دو طائفه بودیم: در یک زمان ما مبتلا بودیم به یک

جمعیتی که قرآن را وقتی که نگاه می‌کردند و تفسیر می‌کردند، تأویل می‌کردند، اصلاً

راجع به آن جهت مادیش [به بعد دنیایی] اش توجه نداشتند، تمام را بر می‌گرداندند

به یک معنویاتی... چیزهایی که مربوط به زندگی دنیایی بود تأویل می‌کردند به

معنویات. اینها یک بعد از قرآن را ادراک کرده بودند و آن بعد معنوی اش البته به

طریق ناقص، و همه جهات را به همین بعد بر می‌گرداندند. و ما بعدها مبتلا شدیم به

یک عکس‌العملی در مقابل آن که فعلاً الان هست و از مدتی پیش این معنا تحقق

پیدا کرده که در مقابل آن طائفه‌ای که قرآن را و احادیث را تأویل می‌کردند به ماورای

طبیعت و به این زندگی دنیا اصلاً توجه نداشتند، به حکومت اسلامی توجه نداشتند

و به جهانی که مربوط به زندگی است، توجه نداشتند. این طائفه دوم، عکس کردند،

معنویات را فدای مادیات کردند، آنها مادیات را فدای معنویات کرده بودند و اینها

معنویات را فدای مادیات کردند، هر آیه‌ای که دستشان می‌رسد و بتوانند، تعبیر

می‌کنند به یک امر دنیایی، کأنه ماورای دنیا چیزی نیست.»^(۲۲)

در حالی که در قرائت امام، «اسلام همان طوری که به جهات مادی این عالم و جهات

حکومتی این عالم، قضا این عالم توجه دارد، به جهات معنوی هم توجه دارد»^(۲۳) و

می‌خواهد این انسان را که نسخه کوچک هستی و همه عالم است و همه چیز در او هست

ولی برخی از آنها در او به فعل نرسیده، به فعل برساند و او را به نور برساند و از ظلمات

نجات دهد.

یا آنچنان که از گفتارهای امام بر می‌آید، در مرکز قرائت امام، اسلام به تعبیر امروزی

یک دال متعالی (Master Signifier) است و غنای مفهومی و محتوایی آن، تمامی

زوایا و زمینه‌های زندگی آدمی را در بر می‌گیرد^(۲۴). و به تعبیر ایشان، «برای تمام زندگی

انسان از روزی که متولد می شود تا موقعی که وارد قبر شود، دستور و حکم دارد.»^(۲۵)
در واقع، در قرائت امام، دین اسلام یک آئین جامع و کاملی است که بر تمامی جنبه های وجودی انسان توجه دارد و

«جامع تمام جهات مادی و معنوی و غیبی و ظاهری هست؛ برای اینکه انسان دارای همه مراتب است و قرآن کتاب انسان سازی است. انسان چون بالقوه همه مراتب را دارد، کتاب خدا آمده است که انسان را انسان کند و همان طوری که جامعه اش را اصلاح بکند، خودش را هم کامل کند تا برسد به مرتبه عالی.»^(۲۶)
امام با اعتقاد به جامعیت این چنینی اسلام، نتیجه می گیرند که اگر ما درست نگاه کنیم می بینیم که

«تمام قوانین اسلام دارای دو جنبه است که هم نظر به حیات مادی و فراهم ساختن ساز و برگ آن دارد و هم نظر به حیات معنوی و ساز و برگ آن؛ مثلاً دعوت به توحید و تقوا که بزرگترین دعوتهاست در اسلام، چنانچه تهیه ساز و برگ زندگانی معنوی را می کند، در زندگانی مادی و کمک کاری به نظم کشور و حیات اجتماعی و اساس تمدن [هم] دخالت کامل دارد. یک توده اگر با توحید و تقوا بودند، چنانکه روح آنها بزرگ و کامل می شود؛ کشور آنها نیز با عظمت و زندگی اجتماعی و سیاسی آنها نیز با عظمت می شود. و همینطور است قوانین اسلامی.»^(۲۷)

و چون احکام و قوانین اسلام از چنین ویژگی برخوردار است، به اعتقاد امام، قادر است برای تمام نیازهای زندگی مادی و معنوی انسانها برنامه ریزی نماید و در همه زمانها، پاسخگوی آنها باشد. اسلام به اعتقاد امام، «مثل سایر ادیانی که حالا در دست هست... خصوصاً مسیحیت که هیچ ندارد جز چند کلمه اخلاقی.» نیست؛ بلکه

«اسلام از قبل تولد انسان شالوده حیات فردی را ریخته است تا آن وقت که در عائله زندگی می کند. شالوده اجتماع عائله ای را ریخته است و تکلیف معین فرموده است تا آن وقت که در تعلیم وارد می شود، تا آن وقت که در اجتماع وارد می شود، تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دول و سایر ملل هست، تمام اینها برنامه دارد، تمام اینها تکلیف دارد در شرع مطهر، این طور نیست که فقط دعا و زیارت

است. فقط نماز و دعا و زیارت، احکام اسلام نیست. یک باب از احکام اسلام است. دعا و زیارت یک باب از ابواب اسلام است؛ لکن سیاست دارد، اداره مملکتی دارد اسلام، ممالک بزرگ را اداره می‌کند اسلام.»^(۲۸)

از این روست که امام معتقد بوده‌اند که اگر

«قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ما جریان پیدا کند، روزی بر او می‌آید که پیش قدم در تمدن جهان باشد ولی «شهو ترانی و خیانت کاری‌های زمامداران و اغفال و حيله گری‌های اجانب احکام اسلام را نگذاشته است از میانه ورقها بیرون بیاید.»^(۲۹)

تا همه ببینند که «خدای محمد (ص) که قانون گذار است، تکلیف... هر جزئی از جزئیات احتیاج بشر را برای همه دوره‌ها معین کرده است.»^(۳۰)

اسلام به اعتقاد امام، در قرن‌های گذشته مظلوم واقع شده است؛ چرا که آن چیزی که اسلام می‌خواست، در پرده مانده و آن چیزی که برنامه اسلام بوده، هیچ وقت پیاده نشده و گفته نشده و ملتها از آن بی‌خبر مانده‌اند. و در طول تاریخ آن را در حجاب گذاشته‌اند و نگذاشته‌اند که آنچنان که هست، معرفی شود. بخصوص در قرن اخیر که به اعتقاد امام،

«کارشناسان استعمار با کمال تزویر و حيله، با اسم اسلام دوستی و

شرق‌شناسی، پرده‌های ضخیمی بر چهره نورانی اسلام کشیده‌اند و اسلام را با معماریها و نقاشیها ابنیه عالیه و هنرهای زیبا معرفی نموده و حکومت‌های جائزانه ضد اسلامی اموی و عباسی و عثمانی را به اسم خلافت اسلامی به جامعه‌ها تحویل داده‌اند و چهره واقعی اسلام را در پشت این پرده‌ها پنهان نگاه داشته‌اند؛ به طوری که امروز مشکل است ما بتوانیم حکومت اسلام و تشکیلات اساسی و سیاسی و

اقتصادی و اجتماعی آن را بر جوامع بشری، حتی مسلمین بفهمانیم.»^(۳۱)

در حالی که اسلام در تمام این زمینه‌ها برنامه داشته و دارد و تنها نیازمند این است که از سوی مسلمانان مورد توجه قرار گرفته و احیا گردد و آن طوری که بوده است معرفی شود، که اگر چنین معرفی شود و مسلمانان «آن طوری که هست» به آن عمل بکنند، سیادت با آنها خواهد بود، بزرگی با آنها خواهد بود، العزة لله و لرسوله وللمؤمنین.»^(۳۲)

ویژگی دیگر اسلام در قرائت امام پیوستگی آن با سیاست می‌باشد. تا حدودی می‌توان گفت این برداشت او، نتیجه منطقی اعتقاد به جامعیت اسلام بوده است. به هر حال در گفتمان سیاسی امام، همواره بر همنشینی سیاست و دیانت اسلام تاکید شده است. «اسلام» از دیدگاه وی «دین سیاست» است و این، یک حقیقتی است که به اعتقاد ایشان، برای کسی که کوچکترین نظری در احکام حکومتی اجتماعی و اقتصادی اسلام نماید، به خوبی روشن می‌شود. بنابراین، کسی که تصور کند که دین اسلام از سیاست جداست، نادانی است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را دریافته است.^(۳۳)

دین اسلام به اعتقاد امام، «همزمان با اینکه به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسانها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید.»^(۳۴)

بنابراین، حتی می‌توان ادعا کرد که «قرآن کریم و سنت رسول الله (ص) آن قدر که در حکومت و سیاست احکام دارند، در سایر چیزها ندارند» و فراتر از این، می‌توان گفت: «بسیاری از احکام عبادی اسلام عبادی سیاسی است.»^(۳۵)

در نتیجه، در گفتمان سیاسی امام «نه تنها دین اسلام از سیاست جدا نیست؛ بلکه «اسلام دین سیاست است... و یک دینی است که احکام عبادی اش هم سیاسی است، سیاستش هم عبادت است.»^(۳۶) به تعبیری دیگر، «اسلام، تمامش سیاست است» و «سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد»^(۳۷) و اسلام از این نظر یک نظام اجتماعی و حکومتی است»^(۳۸) و اینکه گفته می‌شود،

«انبیا به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری دنیایی [از نظر آنها] مطرود است و انبیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و مانع باید چنین کنیم، اشتباه تأسف آوری است که نتیجه آن، به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و بازکردن راه برای استعمارگران خون خوار است؛ زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده‌اند، جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت‌گرایی

است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل می‌کند. و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان ابن داوود و پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند. چنین حکومتی از بزرگترین واجبات و اقامه آن، از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومتها بوده، از امور لازمه است.»^(۳۹)

سیاست سالم از دیدگاه امام «این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست.»

و این هیچ مباینتی با دیانت ندارد؛ چراکه «دیانت نیز همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است»^(۴۰) بلکه آنچه با دین اسلام ناسازگار است، سیاست شیطانی است؛ یعنی سیاستی که به معنای «دروغگویی، چپاول مردم با حيله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم» باشد. و «این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد.»^(۴۱) اما سیاست به معنای هدایت جامعه به سوی صلاح و رستگاری همان دیانت است و لذاست که می‌گوئیم چنین سیاستی تنها از عهده دین و دینداران برمی‌آید و بس. و «دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام»^(۴۲)؛ چراکه هدف سیاست، هدایت همه جانبه بشر و تأمین سعادت دنیایی و اخروی اوست و این تنها از عهده مکتبهای توحیدی و متولیان آن برمی‌آید. و

«مکتب‌های توحیدی هستند [مردم را تربیت می‌کنند و آنها را از ظلمات خارج می‌کنند و هدایت به جانب نور می‌کنند. تمام مکتبهایی که مکتب غیر توحیدی هستند، مکتبهای مادی هستند و این مکتبهای مادی مردم را از عالم نور برمی‌گردانند و به سوی عالم ظلمت و دعوت می‌کنند، به مادی‌گری و ماده‌ و از عالم نور منحرفشان می‌کنند یا آنها را دعوت به همان ماده می‌کنند و دیگر آن

طرفش را کار ندارند. نسبت به عالم نور و در ارجاع مردم به عالم نوری طرف هستند و علی ای حال هر دو مکتب، چه آن، مکتبهای ضد توحیدی و چه آن مکتبهای که نسبت به توحید کاری ندارند، بی طرفند نسبت به توحید، اینها کارهایی که می‌کنند، تعلیم و تعلّم‌هایی که دارند، تعلیم و تعلّم‌هایی است که مربوط به ماده است و مردم را در مادیات و در ظلمات منغمس می‌کنند و از توحید و نور باز می‌دارند؛ لکن مکتبهای توحیدی که در رأس آنها مکتب اسلام است، در عین حال که به مادیات و با مادیات سروکار دارند؛ لکن قصد این است که مردم را طوری تربیت کنند که مادیات، حجاب آنها برای معنویات نباشد.»^(۴۳)

چرا که «اسلام یک مکتب مادی نیست؛ یک مکتب مادی معنوی است»^(۴۴) و «همچنان که تربیت باطنی می‌کند، حفظ مصالح دنیوی را نیز می‌کند»^(۴۵) و چنین مکتبی است که می‌تواند سیاست به معنای واقعی را در جامعه متحقق سازد. دلیل دیگر اینکه، مراتب سیر انسان، از طبیعت تا مافوق طبیعت است. لذا احتیاجاتش نیز تا مافوق طبیعت است؛ یعنی انسان مثل سایر حیوانات نیست که احتیاجاتش فقط خوردن و خوابیدن باشد بلکه او موجودی است که تمام جهات در او بالقوه وجود دارد.» از طبیعت گرفته تا رسیدن به قرب الهی و مقام مافوق ملائکه، و این استعداد و قوه در او باید فعلیت پیدا کند؛ ولی چون تمامی رژیمهای غیر الهی که به دست غیر انبیا تحقق پیدا کرده است، حدود دیدشان همین طبیعت است، احتیاجات طبیعی انسان را فقط می‌توانند بر آورند؛ ولی از عالم ماورای طبیعت آنها دستشان کوتاه است و لذا تربیت و سیاست آنها نیز در طبیعت محدود خواهد بود. و تنها در طبیعت او را پیش خواهد برد. و تنها مکتبی که در تمام مراحل انسان راهنمای اوست، مکتب انبیاست و مکتب انبیا که اسلام بالاترین آنهاست، از آنجا که علمش از راه وحی به ماورای طبیعت هم می‌رسد، قادر است در تمام مراحل زندگی راهنمای عمل انسان باشد.^(۴۶)

اگر اسلام در قرائت امام، چنین جامعیتی را در تأمین سعادت همه جانبه بشر داراست و یک نمونه ایده آل برنامه زندگی و حکومتی است، باید دید تکیه بر کدام یک از عناصر آن است که می‌تواند مسلمانان را در مواجهه با تمدن دورویه غرب یاری رسانده و ضمن

رهایی آنان از سلطه هژمونی غرب، در عین حال زندگی مترقی و همسنگ با تمدنهای پیشرفته برایشان فراهم سازد. به نظر ما از دیدگاه امام با تکیه بر عنصر ظلم ستیزی و استقلال طلبی و آزادی خواهانه اسلام از یک سو و اصول مترقی آن برای زندگی مادی و معنوی انسانها و سازگاری آن با دستاوردهای پیشرفته انسانی از سوی دیگر، می توان راهکارهایی را برای مواجهه با غرب در هر دو رویه آن، استنباط نمود، که به راهکارهای مستنبط امام از مبانی و اصول اسلامی در مواجهه با رویه سلطه جویانه غرب و رویه متمدن و پیشرفته آن می پردازیم:

ج - راهکارهای مستنبط امام از اسلام در مواجهه با رویه سلطه جویانه غرب:

اسلامی که امام خمینی بازگشت به آن را تنها راه مسلمانان در مواجهه با سلطه جویی غرب می دانست، دینی است که نفی کننده سلطه بیگانه بر امور مسلمین است. دینی است که «در پناه آن، آزادی و استقلال است، رفع ایادی اجانب است، هدم پایگاه ظلم و فساد است، قطع کردن دستهای خیانتکار و جنایتکار است».^(۴۷)

«دینی است که اگر دول اسلامی و ملل مسلمان به جای تکیه بر بلوک غرب و شرق، به آن تکیه می کردند و تعالیم نورانی و رهایی بخش قرآن کریم را نصب عین خود قرار داده و به کار می بستند، سرنوشتشان دستخوش سیاستهای سلطه جویانه استعمار غرب و شرق نمی گردید.»^(۴۸)

دینی است که می گوید: «هیچ قدرتی حق ندارد، هیچ قدرتی نمی تواند بیاید به مسلمین تحمیل بشود.»^(۴۹)

و بالاخره اسلامی که در قرائت امام، بازگشت به آن توصیه می شود، دینی است که به تعبیر وی در مقابل اسلام آمریکایی که وسیله ای است «تا سرمایه های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در اختیار ابرقدرتها و قدرتها قرار گیرد.»^(۵۰) قرار دارد؛ در حالی که اسلام واقعی تنها راه رهایی هر ملتی از چنگال استعمار «و یگانه کفیل آزادی و استقلال ملت های مستضعف است.»^(۵۱) و لذاست که امام آن را «تنها مکتب نجات بخش

بشر» دانسته و مسلمانان را به بازگشت به آن فرا خوانده و می‌گویند: «بدانید که با اسلام می‌توانید مستقل باشید و با اسلام می‌توانید آزاده باشید. قرآن شما را آزاد قرار داده است و قرآن استقلال شما را بیمه کرده است»^(۵۲)

این قرائت امام از اسلام در نفی هر گونه سلطه جویی، بر مبانی عقلانی و شرعی زیر؛ مبتنی بوده است:

۱- به اعتقاد امام از نظر عقلی نمی‌توان «برای حیات زیر سلطه غیر، ارزشی قائل [شد]». زیرا که به تعبیر ایشان «ارزش حیات به آزادی و استقلال است.»^(۵۳) و لذا امام بر این نکته تأکید دارند که «این مطابق هیچ منطقی نیست که سی میلیون جمعیت همیشه تحت فشار [باشد] و همیشه این جمعیت کار بکنند و حاصل کارشان را دیگران ببرند.»^(۵۴)؛ زیرا که «زندگانی که در آن استقلال نباشد [یک ملتی] به زحمت کار بکنند برای استفاده دشمنها، اینکه زندگانی نیست.»^(۵۵)

۲- علاوه بر منطق عقلایی، به اعتقاد امام، وابستگی به قدرتهای غارتگر استعماری و سلطه پذیری از آنها، مخالف نص قرآن کریم نیز می‌باشد. به برخی از مواردی که در قرآن به این امر تصریح شده از نظر امام اشاره می‌کنیم:

الف - مطابق اساسی‌ترین اصل قرآنی؛ یعنی اصل توحید، «انسان، تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر اینکه اطاعت او، اطاعت خدا باشد.»^(۵۶) و لذاست که گفته می‌شود «از آداب عبودیت این است که جز قدرت حق، قدرتی را نپذیرند.»^(۵۷) و بدانند که

«عالم از اعلاعلیین تا اسفل السافلین، جلوه حق جلّ و اعلی و در قبضه قدرت

اوست و هیچ موجودی از روحانیون ملاء اعلا و انبیای معظم و اولیای مکرم تا

اشقیاء، از خود چیزی ندارند؛ بلکه چیزی نیست جز آنکه به جلوه او نورانی و هست

شود.»^(۵۸)

به تعبیر امام، آنچه این اصل قرآنی به ما می‌آموزد، این است که خوفها را از غیر او از

دل بیرون کنیم و

«علیه بندها و زنجیرهای اسارت و در برابر دیگرانی که به اسارت دعوت

می‌کنند، قیام [کنیم] و جامعه خود را آزاد سازیم تا همگی تسلیم و بنده خدا باشند و از این جهت است که مقررات اجتماعی ما علیه قدرتهای استبدادی و استعماری آغاز می‌شود.» (۵۹)

ب - مطابق یکی دیگر از اصول قرآنی؛ یعنی «تولی و تبری» (۶۰)، مسلمانان «باید با حکومت عدل موافق... و از رژیم غیر اسلامی... تبری» کنند و از موالات با دشمنان مسلمین اجتناب کنند؛ چرا که خداوند متعال به کرات «تاکید کرده است که ما با آنها موالات نداشته باشیم.» (۶۱)

ج - یکی دیگر از اصول قرآنی که امام مقابله با هر گونه سلطه استعماری را از آن استنباط نموده‌اند، «اصل امر به معروف و نهی از منکر» می‌باشد. به موجب این اصل اسلامی، مسلمانان موظف هستند در جهت اقامه معروف و جلوگیری از منکر تلاش نمایند. و از آنجا که به اعتقاد امام، «بزرگترین منکر غلبه اجانب بر ماست، این منکر را باید نهی کرد.» (۶۲)

د - امام همچنین با استناد به این اصل قرآنی «لا تظلمون و لا تظلمون» (۶۳) می‌گویند:
 «دستور اسلام این است که نه ظلم بکنید و نه زیر بار ظلم بروید، انظلام (یعنی زیر بار ظلم رفتن)، از ظلم کمتر نیست، انظلام، به خود ظلم کردن، به یک ملت ظلم کردن، ظلم هم از همین قماش، هر دویش در اسلام ممنوع است نه شما حق دارید به کسی ظلم کنید نه حق دارید که از کسی ظلم بکشید.» (۶۴)
 امام با استناد به این اصل قرآنی می‌گویند:

«ما در طول تاریخ مظلوم بودیم... و امروز می‌خواهیم که مظلوم نباشیم و ظالم هم نباشیم. ما... به واسطه دستوری که از اسلام به ما رسیده [است]، به هیچ فردی و هیچ کشوری تجاوز نخواهیم کرد و نباید بکنیم؛ لکن از تجاوز دیگران هم باید جلوگیری کنیم.» (۶۵)

ه - یکی دیگر از اصول مهم قرآنی که نفی کننده هر گونه سلطه خارجی بر جامعه مسلمانان است، قاعده «نفی سبیل» است که از آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (۶۶) استفاده می‌شود. به موجب این آیه شریفه؛ «خداوند هرگز نه در گذشته و نه در

آینده برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد نمود.»
 امام با استناد به این اصل قرآنی است که مخالفت خود را با حضور بیگانگان از جمله آمریکا در ایران و گرفتن حق کاپیتالاسیون، اعلام کرد. چرا که به اعتقاد ایشان، مستفاد از این آیه مبارکه این است که «سلطه نباید از غیر بر [مسلمانان] باشد. نباید مسلمانان تحت سلطه غیر باشند» و لذا امام نیز اعلام کردند که «ما هم می خواهیم نباشد سلطه غیر، ما اصل گفتنمان این است که امریکا نباید باشد، نه امریکا تنها، شوروی هم نباید باشد، اجنبی نباید باشد، منطقی ما این است و فریاد ما هم همین است.»^(۶۷) زیرا که

«یک اصل از اصول مهم سیاسی قرآن این است که مسلمین نباید تحت سلطه کفار باشند، خدای تبارک و تعالی برای هیچ یک از کفار، سلطه بر مسلمین قرار نداده است و نباید مسلمین این سلطه کفار را قبول کنند.»^(۶۸)

۳- علاوه بر مبانی عقلانی و قرآنی بیان شده، امام مقابله با سلطه استعماری غرب را از سیره عملی انبیا و ائمه (ع) نیز استنباط نموده و معتقد است: «انبیا مبعوث شدند که ضعفها را از تحت سلطه استکبار بیرون بیاورند.»^(۶۹) از این رو، امام در پاسخ به کسانی که معترض بودند به اینکه چرا شما با امریکا در افتاده اید می گویند:

«این اشکالی است که... باید به خود پیغمبر بکنند که چرا با ابوسفیانها در افتادید تا عمومیت و افراد بزرگی از اسلام کشته شوند و می بایست تسلیم می شدی و در گوشه خانه ات می نشستی. و در این صورت به امیرالمؤمنین هم این اشکال وارد است که همه می گفتند بگذار معاویه و اشعث در حکومت شام باقی باشد... و با این تفکر، اشکال به حضرت سیدالشهدا هم وارد است که چرا از مدینه آرام برخاست و با یک جمعیت کم به راه افتاد و در مقابل یک حکومت جبار ایستاد. پس اگر بنا باشد همه اینها و همه انبیا در تاریخ اشتباه کرده باشند و می بایست با منطبق این آقایان با قلدرها بسازند، ما هم اشتباه کرده ایم و به آن اعتراف می کنیم. و اگر مسأله این نیست، بلکه مسأله، مسأله انسانیت و ارزشهای انسانی، مسأله جلوگیری از این جنایاتی است که قلدرها به بشریت و انسانیت می کنند، مسأله تباهی افراد ارزشمند است، پس ما نمی توانستیم داخل خانه نشسته باشیم و امریکا هم بیاید در داخل این

کشور حکمفرمایی کند و همه دست به سینه در برابر آمریکا بایستند و چاپلوسی کنند تا اینکه نان و اسلحه به آنها بدهد و یا اینکه مهمانی را در اینجا انبار کند که هر وقت جنگی واقع شد، برای خودش استفاده کند و برای خودش پایگاه بسازد.»^(۷۰)

با چنین قرائتی از مبانی دینی بود که امام بازگشت به اسلام را تنها راه نجات بخش مسلمانان، از چنگال استعمار دانسته و معتقد است مسلمانان با بازگشت به چنین مذهبی که در عمق جان ملتها ریشه دارد، قادر خواهند بود خود را از سلطه استعماری غرب رها سازند و به استقلال همه جانبه دست پیدا کنند؛ زیرا چنانکه در قرائت ایشان از اسلام آوردیم، اسلام دینی است که «می خواهد که هیچ یک از افراد مملکت اسلامی وابسته به غیر نباشد، تحت نفوذ غیر نباشد.»^(۷۱) و منطبق آن، این است که «سلطه نباید از غیر ابر شما مسلمانان [باشد. نباید شما تحت سلطه غیر باشید.»^(۷۲)

و از آنجا که به اعتقاد امام «تمام گرفتاری ما و عدم پیشرفت کشورهای اسلامی برای همین وابستگیهای به خارج بوده است»^(۷۳) و هر گرفتاری که ملت ایران و ملتهای مسلمان داشته اند؛ از دخالت آنها حاصل شده است، بنابراین، بازگشت به چنین آئینی، بهترین راه حل رهایی آنها از این بدبختیهاست.

برای تحقق این آرمان استقلال خواهانه اسلام با امام راهکارهایی را نیز از مبانی مذکور برای مقابله با سلطه جوییهای غرب استنباط کرده و در پیش پای مسلمانان نهاد و خود نیز در تحقق این راهکارها کوشش کرده اند که به برخی از این راهکارها اشاره می کنیم:

۱- تلاش در جهت بیداری و رشد سیاسی :

از آنجا که امام تسلط استعماری غرب در سرزمینهای اسلامی را ناشی از غفلت و عدم رشد سیاسی ملل شرقی می دانست، لذا اولین قدم در راه رسیدن به استقلال و رهایی از سلطه آنها را در بیداری مسلمانان دانسته و معتقد است: اگر غرب توانسته است از ملل دیگر جلو بیافتد و بر آنها سلطه پیدا کند، به خاطر این بوده است که

«قبل از ما بیدار شدند و ما را خواب کردند. قبل از اینکه ما بیدار شویم، آنها

بیدار شدند و هم خودشان را صرف این کردند که... ما را غافل کنند و ما را خواب

کنند و به ما تزریق کنند به اینکه شما نمی‌توانید حکومت کنید، شما نمی‌توانید یک

صنعتی داشته باشید.»^(۷۴)

از این رو، امام تأکید می‌کنند بر اینکه اگر «ملتی بخواهد سرپای خود بایستد، لازم است که اول بیدار شود»^(۷۵)، یعنی اولین قدم رهایی از سلطه و هژمونی غرب این است که... ما بیدار شویم بفهمیم که ما هم از جنس بشر هستیم و ممالک دیگر و رژیمهای دیگر و نژادهای دیگر برتر از ما نیستند.»^(۷۶)

۲- ایستادگی در برابر سلطه استعماری غرب :

قدم بعدی از نظر امام برای رهایی از سلطه استعماری غرب، پس از آگاهی از هویت خودی و ماهیت و عملکرد استعماری قدرتهای خارجی، این است که مسلمانان در برابر ستمهای دیگران ایستادگی نموده و در برابر هرگونه سلطه جویی خارجی قیام کنند؛ زیرا که به اعتقاد ایشان، «خودخواهی و ترک قیام برای خداست که ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده است.»^(۷۷)

بنابراین، امام یکی از راهکارهای مستنبط از آموزه‌های دینی را در مواجهه با سلطه جویی مستکبرین، قیام و ایستادگی در برابر ظلم و ستم آنها دانسته و معتقدند که؛ ما تا زمانی باید تأمل و درنگ کنیم که استقلال مملکت در خطر نیفتاده باشد؛ ولی آنجا که استقلال مملکت به خطر بیفتد، همگی باید در برابر قدرتهای سلطه جو قیام نماییم و تقیه در اینجا جایز نیست. از این رو، ایشان که استقلال کشور را در عصر خود در خطر می‌دید، خطاب به علما و مردم مسلمان ایران اعلام نمود که «امروز روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد، با سکوت و کناره گیری همه چیز را از دست خواهیم داد.»^(۷۸)

بنابراین امام،

«دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت و مخالفت با استعمار» را

سرلوحه اهداف مبارزاتی خود و ملت ایران معرفی کرده و از ملت ایران خواستند

که «تحت پرچم توحید برای درهم پیچیدن دفتر استعمار، فداکاری کنند و این نفت

خواران و عمال آنها را از کشور اسلامی بیرون بریزند.»^(۷۹)

۳- همبستگی و اتحاد در مقابله با سلطه جویی‌های استعماری:

پس از بیداری و عزم و اراده بر ایستادگی در برابر سلطه جویی‌های استعماری غرب، قدم بعدی از نظر امام این است که مسلمانان در این مسیر، اتحاد و همبستگی داشته باشند، چراکه به اعتقاد امام، یکی دیگر از عوامل تسلط استعمارگران غربی در کشورهای اسلامی، همین فقدان اتحاد و انسجام و همبستگی در میان مسلمین بوده است و از این روست که ایشان می‌گویند: «اگر مسلمین وحدت کلمه داشتند، امکان نداشت اجانب بر آنها تسلط پیدا بکنند، این تفرقه در بین مسلمین است که باعث شده است که اجانب بر ما تسلط پیدا بکنند.»^(۸۰) بر این اساس، ایشان یکی از راههای عملی مقابله با سلطه جویی غرب را وحدت مسلمانان دانسته و معتقد است که «آنچه بر سر مسلمین آمده است از این قدرتهای بزرگ است و آنچه باید این مشکلات را حل بکند، وحدت کلمه مسلمین است.»^(۸۱) وحدت و برادری دینی تنها راه ضامن استقلال سرزمینهای اسلامی و زداینده هرگونه نفوذ استعماری است و تا «وحدت کلمه نباشد، تا ملل مسلمان [وحدت کلمه در خودشان ایجاد نکنند... سیاست نمی‌توانند پیدا بکنند.»^(۸۲)

به همین جهت است که امام معتقدند که «واجب است بر مسلمین که با هم باشند.»^(۸۳) و آنها «به حکم اسلام باید ید واحد باشند که بتوانند دست اجانب و مستعمرین را از دخالت در کشور خود قطع کنند.»^(۸۴)

۴- تلاش برای ایجاد دولت اسلامی:

یکی دیگر از راهکارهای عملی از نظر امام برای مقابله با سلطه جویی‌های استعماری غرب این است که مسلمانان تلاش کنند حکومت اسلامی و قوانین اسلامی در کشورهای آنها حکمفرما شود، زیرا که به اعتقاد امام،

«یکی دیگر از عواملی که باعث تسلط قدرتهای استعمارگر غربی بر ملت‌های مسلمان شده و به آنها اجازه داده است در همه مقدرات کشورهای اسلامی دخالت کنند، همین بوده است که آنها در گذشته برای تشکیل حکومت و برانداختن حکام خائن و فاسد به طور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردند و بعضی سستی به خرج

دادند و حتی بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند.»^(۸۵)

در نتیجه استعمارگران توانستند با روی کار آوردن مهره‌های خود، به اهداف استعماری خود دست پیدا کنند. یعنی به اعتقاد امام، حاکمیت و سلطه استعماری غرب در کشورهای اسلامی از اینجا ناشی شده است که آنها «به اجرای حکم خدا برخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده‌اند.»^(۸۶) و در اثر «نداشتن قیّم و رئیس و تشکیلات رهبری» بوده است که این گرفتاری را آنها برای مسلمانان به وجود آورده‌اند. در نتیجه، به نظر امام، اگر مسلمانان بخواهند از سلطه جویی استعمارگران رهایی یابند، بایستی در صدد اجرای احکام اسلامی و ایجاد دولت اسلامی بوده و بدانند که آنها «تشکیلات حکومتی صالح می‌خواهند.»^(۸۷)

علاوه بر راهکار ارائه شده؛ امام حتی دولت اسلامی ایجاد شده را نیز در برابر سلطه هژمونی غرب آسیب‌پذیر می‌داند و از این رو به کسانی که در رأس دولت اسلامی قرار گرفته‌اند، راهکارهایی را برای مقابله با نفوذ سیاستهای استعماری آنان توصیه می‌نماید.

۵- تلاش در جهت خود کفائی و خود اتکایی ملی :

از نظر امام، یکی از راهکارهای عملی ملل اسلامی برای مقابله با سلطه جویی‌های دول قدرتمند غربی، این است که آنها تلاش کنند از وابستگی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی به قدرتهای استعمارگر اجتناب ورزند؛ «زیرا رشد و استقلال و آزادی با وجود دخالت اجنبی از هر جنس و مسلک و مکتب، در هر امری از امور کشور اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، خواب و خیالی بیش نیست.»^(۸۸) به اعتقاد امام، تمام گرفتاری مسلمانان تا کنون از همین وابستگی به خارج ناشی شده است و لذا باید سعی کنند کشور خود را با استقلال تام و تمام بدون وابستگی در هیچ امری از امور به غیر اداره کنند.

۶- ساده زیستی و پرهیز از تجملات :

یکی دیگر از راهکارهای عملی از نظر امام برای مواجهه دولتمردان اسلامی با سلطه جویی قدرتهای استعماری، ساده زیستی و اجتناب از تجملات و تقویت نفس انسانی آنهاست. از این رو، امام خطاب به دولتمردان اسلامی می‌گویند «تاضعیفید، زیر بار اقویا

هستید. آن وقتی که نفس شما قوی شد و اعتنا به این زخارف نکردید، آن وقت است که از شما حساب می‌برند.»^(۸۹)

«بنابراین اگر بخواهید بی‌خوف و هراس در مقابل باطل بایستید و از حق دفاع کنید و ابرقدرتان و سلاحهای پیشرفته آنان و شیاطین آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از میدان به در نکند، خود را به ساده زیستی عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید.»^(۹۰)

چرا که «تمام وابستگیهای، وابستگی ای است که انسان به خودش دارد، تمام وابستگیها از خود آدم پیدا می‌شود.» و منشاء همه وابستگیهای خارجی انسان همین وابستگی به نفس خود اوست. و اگر چنین وابستگی در وجود او باشد، هرگونه وابستگی خارجی هم که بخواهند برایش تحمیل کنند برای حفظ آن وابستگی نفسانی، در برابر آن خاضع خواهد بود؛ ولی «اگر انسان از این وابستگی وارسته و آزاد شود، این دیگر از کسی نمی‌ترسد، همه قدرتهای عالم جمع شوند این نمی‌ترسد، برای اینکه آخرش این است که من از بین می‌روم، دیگر بالاتر از این که نیست.»^(۹۱)

۷- تربیت صحیح نسل جوان و نوجوان کشور:

یکی دیگر از راهکارهای عملی از نظر امام برای جلوگیری از سلطه جویی‌های قدرتهای استعماری، این است که دولتهای اسلامی «اگر بخواهند کشورشان مبتلا به استعمار و استثمار جهانخواران نشود» در «تربیت صحیح اسلامی، ملی، انقلابی ملت کوشش کنند.» و دانشجویان و طلاب نیز با کوشش فراوان با راهنمایی‌های اساتید و معلمان و مربیان خود، در ساختن خویش تلاش نمایند.^(۹۲)

د- راهکارهای مستنبط امام از اسلام در مواجهه با رویه نو اندیشی و

فن آوری غرب:

در قرائتی که امام از اسلام می‌نمایند، همچنین راهکارهایی نیز، برای مواجهه با رویه نو اندیشی و دستاوردهای پیشرفته غرب وجود دارد؛ زیرا در قرائتی که ایشان از اسلام ارائه می‌کند، نه تنها هیچ مخالفتی با تمدن و پیشرفت وجود ندارد، بلکه به اعتقاد وی،

اسلام خود در بالاترین درجه تمدن قرار دارد و اگر کدورت‌های عارض بر چهره اسلام از آن زدوده شود دینی کاملاً مترقی است و قادر است مترقی‌ترین اصول زندگی را برای مسلمانان فراهم سازد؛ چنانکه در تاریخ اولیه خود چنین بوده است. به تعبیر امام؛ «آن روزی که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود و مملکت پهناور ایران و روم حکومت استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بود و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود، خداوند تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است، برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است.»^(۹۳)

اما به اعتقاد امام، با وجود چنین خصایص مترقیانه در اسلام، متأسفانه مسلمین نتوانستند از آن استفاده کنند و با اینکه اسلام «همه چیز برای مسلمین آورده است و در قرآن همه چیز هست؛» لکن مع الاسف مسلمانان استفاده از آن نکرده‌اند و «آنها مهجورش کردند و استفاده‌ای که باید از آن بکنند، نکردند.»^(۹۴) و در نتیجه در طول تاریخ، چهره واقعی اسلام و قوانین و برنامه‌های مترقیانه آن به فراموشی سپرده شده و در برخی مقاطع نیز از سوی دولتهای ناهل و در دوره‌های جدید از سوی استعمارگران پرده بر چهره واقعی آن کشانده شده است. به همین جهت است که امام معتقدند که باید چهره واقعی اسلام «به آن طور که هست به دور از ابهامها و کجرویها و انحرافهایی که به دست بدخواهان انجام یافته، عرضه شود.»^(۹۵) که اگر چنین شود و چهره واقعی اسلام کشف گردد، «اسلام کفیل نجات بشریت از همه عقب ماندگیها»،^(۹۶) «ضامن رفاه عموم و تأمین معنویات و مادیات بشر»^(۹۷)، «هادی نسل خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملتها و مربی نفوس و مکمل نقیصه‌های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسان خواهد بود.»^(۹۸)

با چنین قرائتی از اسلام است که امام بازگشت به آن را تنها راه نجات مسلمانان از

عقب ماندگیها دانسته و کوشش می‌کنند تا چهره واقعی آن را به مسلمانان معرفی نموده و اصول مترقی آن را بیان نمایند.

یعنی امام با اعتقاد به این امر که «اسلام و حکومت اسلامی، پدیده الهی است که با به کار بستن آن، سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن را دارد که انسانها را به کمال مطلوب خود برساند» و با اعتقاد به اینکه «اسلام و حکومت اسلامی در تمام شوون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی، دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده، و به رفع آنها کوشیده است»^(۹۹) احیاء و اجرای قوانین آن در جامعه مسلمانان را تنها راه نجات مسلمانان دانسته و خود نیز در این جهت کوشش خود را آغاز می‌کنند و اولین گام را در این می‌بینند که چهره مترقیانه اسلام را برای مسلمانان معرفی کنند و ابهامات و انحرافات پدید آمده را از چهره اسلام بزدايند. از این روست که در اولین اثر سیاسی خود، در این مقام برآمده و در پاسخ به کسانی که می‌گفتند: «دین اسلام با زندگی متمدن عصر حاضر سازگار نیست» می‌گویند:

«اگر مقصود از زندگی، همین زندگی است که الان دارید... من به شما قول می‌دهم که هیچ دینی و هیچ آیینی و هیچ عقلی با آن نسازد، دین برای برداشتن همین چیزهاست و تبدیل کردن زندگی پست است به زندگانی پرافتخار انسانی و اگر مقصود از زندگی، زندگانی پرافتخار با شرف انسانی است که از ستمکارها و خلاف وظیفه‌ها و قانون شکنی‌ها و عفت سوزی‌ها برکنار باشد، دین برای سازمان همان آمده و با آن می‌سازد.»^(۱۰۰)

و از آنجا که امام داشتن «یک مملکت عدل به تمام معنا، آزاد به معنای صحیح آن و دارای اقتصاد صحیح را تنها در سایه اسلام امکان پذیر می‌بینند»^(۱۰۱) «اسلامی که خدا قوانینش را وحی فرموده و بهتر می‌داند که برای اینها تا ابد چه لازم است»^(۱۰۱)، برای رسیدن به چنین هدفی تلاش می‌کنند طرح حکومتی بر مبنای اسلام را پی ریزی نمایند؛ چراکه امام

رژیم سیاسی حاکم بر ایران را در جهتی مخالف آنچه اسلام در نظر دارد، تشخیص می‌دادند و معتقد بودند که سیاست شاه با توجه به اینکه وابسته به قدرتهای خارجی است، پیشرفت مردم ایران را در معرض خطر قرار می‌دهد.^(۱۰۲) از این رو، ایشان به مخالفت و قیام در برابر رژیم پهلوی اقدام کرده و در مقابل آن، طرح حکومت اسلامی را بر پایه تئوری ولایت فقیه جهت رسیدن به یک زندگی متمدن و پیشرفته مطرح می‌سازند که در قالب «جمهوری اسلامی» تحقق یافته است. در واقع، تجلی اندیشه و آرمانهای امام درباره بیان و اجرای اصول مترقی اسلام در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را می‌توان در قانون اساسی جمهوری اسلامی که به نوعی شکل نظام یافته اندیشه و آرمانهای اوست، جست و جو کرد.

در بعد سیاسی امام شکل مترقیانه‌ای از حکومت اسلامی را طرح کردند که از یک سو جمهوری است، «به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است»، از سوی دیگر اسلامی است یعنی «اینکه متکی به قانون اسلام است».^(۱۰۳) و این اندیشه ایشان در قانون اساسی نیز تجسم یافته و لذا در تفسیر و تبیین آن آمده است:

«جمهوری اسلامی، نظامی است که بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او، وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین، معاد، عدل خدا در خلقت و تشریح، امامت و رهبری مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت او در برابر خدا که از راه اجتهاد مستمر فقهای جامع شرایط، استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها، و نفی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.»^(۱۰۴)

لذا همچنان که امام بیان می‌داشتند که اسلام «یک دین مترقی است و دموکراسی به معنای واقعی است»، در قانون اساسی مورد تأیید ایشان نیز به این اصول و مبانی دموکراتیک تأکید شده است:

«در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود.

از راه انتخابات، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.» (۱۰۵)

بنابراین، امام با حمایت از حقوق مساوی ملت، رعایت حقوق برابر زن و مرد و آزادی عقیده و بیان و دیگر اصول دموکراسی، سازگاری آنها را با مبانی دینی بیان کرده و بعدها نیز در طرح حکومت اسلامی مورد نظر خویش، تحقق واقعی این اصول را مورد تأکید قرار دادند.

در بعد اقتصادی نیز تأکید بر استقلال اقتصادی، توجه به کشاورزی و فعالیت در صنایع کوچک و در عین توجه به صنایع بزرگ، تأمین معاش مردم و احترام به مالکیت شخصی، توزیع عادلانه درآمد و نظارت بر سلامت فعالیتهای اقتصادی، اصول و قواعدی است که امام آنها را مورد تأکید قرار داده و آنها را از برنامه‌های مترقیانه حکومت اسلامی در زمینه اقتصادی معرفی می‌نمایند. (۱۰۶) که بعداً در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به صورت قانون و قاعده محلی درآمده‌اند.

در ابعاد اجتماعی، فرهنگی و نظامی نیز قوانین و اصول مترقی اسلام، بر مبنای اندیشه و آرمانهای امام استنباط و استخراج گردیده و در قانون اساسی و دیگر منابع دستوری گنجانده شده است. بنابر این، امام با قرائتی جدید از دین اسلام، در تمامی زمینه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی... اصول مترقیانه‌ای را برای مسلمانان، قابل استنباط و استخراج دانسته و با تحقق جمهوری اسلامی، این قرائت جدید را مبنای عمل ملت مسلمان ایران قرار دادند.

اما این حرف بدان معنا نیست که ایشان با اعتقاد به جامعیت اسلام و پاسخگویی آن به زندگی معاصر مسلمانان، در صدد طرد و نفی کامل آثار مدرن غرب در زمینه نواندیشی و نوسازی است؛ بلکه مراد ما این است که امام نه همچون اختلاط‌گرایان، می‌خواست گفتمانی پیوندی بین اسلام و مدرنیته غرب ایجاد کند و نه به طریق پوزش طلبان، حاضر بود که یافته‌های جدید آنها را از آن خود بدانند؛ بلکه به اعتقاد ایشان، «ملت ایران با داشتن مکتبی مترقی چون اسلام، دلیلی ندارد که برای پیشرفت و تعالی خود از الگوهای

غربی و یا کشورهای کمونیست تقلید کند.»^(۱۰۷)

و چنانکه پیداست، این کلام ایشان بدان معنا نیست که وی مخالف با اخذ و اقتباس آگاهانه دستاوردهای مدرن انسان غربی بوده باشد. ایشان با آثار مدرن تمدن جدید غرب فی نفسه مخالفتی نداشته و ندارند و معتقدند که «ما پیشرفتهای دنیای غرب را می‌پذیریم»^(۱۰۸). آنچه امام در اخذ دستاوردهای مدرن غرب همواره آن را مورد توجه قرار داده و از آن‌گریزان است، این است که مبدا اخذ این دستاوردها به یکی از موارد زیر منجر شود:

۱- سلطه سیاسی :

بزرگترین و اهمه ایشان در اقتباس از غرب، این است که این امر منجر به سلطه سیاسی، نظامی، اقتصادی و... آنان بر ما بشود و لذا در اشاره به این مطلب می‌گویند: «مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است.»^(۱۰۹)

۲- از خود بیگانگی :

یکی دیگر از دغدغه‌های امام در اخذ تمدن جدید غرب، این است که رویکرد به غرب باعث خود باختگی ملل اسلامی بشود و در نتیجه این رویکرد، آنها خود را فراموش کرده و برای همیشه خود را وابسته و محتاج به غیر بدانند؛ چنانکه از نظر ایشان، این امر در باره ایرانیان چنین بوده است و لذا امام در اشاره به این مسأله می‌گویند:

«افسوسا که ما از اروپائیان چنان وحشت کردیم که یکسره خود را باختیم و...»

گمان کردیم که اگر مملکتی در سیر طبیعی پیشرفت کرد، در سیر حکمت الهی نیز

پیشقدم است و این از اشتباهات بزرگ ما بود.»^(۱۱۰)

و همین امر باعث همه گرفتاریها و بدبختی مسلمانان گردید.

بنابر این، ایشان تاکید می‌کنند که ما در عین استفاده از آثار تمدن دیگران، نباید مجذوب آنها شده و خود را فراموش کنیم. آنها اگر در بعد مادی پیشرفت کرده‌اند، فرهنگ اسلامی ما در هر دو بعد مادی و معنوی پیشرفت و سعادت مسلمانان را تأمین نموده است. حتی در دنیای امروز نیز در حالی که دنیای صنعتی آنها می‌خواهد «جامعه

بشری را نظیر یک کارخانه بزرگ صنعتی اداره کند»، اسلام با توجه به اینکه

«جامعه‌ها از انسانهایی تشکیل شده است که دارای بعد معنوی و روح عرفانی

است. درکنار مقررات اجتماعی، اقتصادی و غیره، به تربیت انسان براساس ایمان

به خدا تکیه می‌کند و در هدایت جامعه از این بعد، بیشتر برای هدایت انسان به طرف

تعالی و سعادت عمل می‌کند.»^(۱۱۱)

۳- مفاسد و انحرافات اخلاقی:

یکی دیگر از جهاتی که امام در اخذ تمدن جدید غرب آن را مورد توجه قرار داده است، طریقه استفاده از آن دستاوردها و مفاسد موجود در آن می‌باشد و لذا در انتقاد به طریقه اخذ دستاوردهای تمدن از سوی رژیم پهلوی می‌گویند: «کدام روحانی گفته است که ما با فلان مظاهر تمدن مخالفیم؟ شما مظاهر تمدن را وقتی در ایران می‌آید همچو از صورت طبیعی خارجش می‌کنید، که چیز حلال را مبدل به حرام می‌کنید.»^(۱۱۲) بنابراین، به اعتقاد امام، اگر چه «در اسلام تمام آثار تجدد و تمدن مجاز است»^(۱۱۳)؛ ولی فساد اخلاقی ناشی از آن که حتی خود غربیها از آن گریزانند، به هیچ وجه پذیرفته نیست. و لذا هنگام اقتباس از دستاوردهای پیشرفته دیگران، این امر همیشه باید مورد نظر قرار بگیرد و از مفاسد و استفاده‌های مفسده دار اجتناب گردد.

ایشان در این باره به سینما مثال زده و می‌گویند:

«مثلاً سینما ممکن است که کسی در آن نمایشهایی که می‌دهد، نمایشهای

اخلاقی باشد، نمایشهای آموزنده باشد که آن را هیچ کس منع نکرده و اما سینمایی

که برای فساد اخلاق جوانهای ماست و اگر چند وقت یک جوان برود در آنجا فاسد

بیرون می‌آید، دیگر به درد نمی‌خورد.»^(۱۱۴)

در ورای این جهات، امام مخالفتی با آثار تمدن جدید غرب در زمینه‌های مختلف نداشته و اخذ و اقتباس تجربیات پیشرفته انسان غربی را در شرایط موجود، طبیعی و لازم می‌پندارد و در اشاره به این امر می‌گویند: «احتیاج ما پس از این همه عقب ماندگی مصنوعی به صنعت‌های بزرگ کشورهای خارجی حقیقتی است انکارناپذیر، ولی این به آن معنا نیست که ما باید در علوم پیشرفته به یکی از دو قطب وابسته باشیم.»^(۱۱۵)

منابع و یادداشتها:

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۵.
۲. امام خمینی، همان، ص ۷۷.
۳. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.
۴. حمید عنایت، بررسی تاریخی احیای اسلام، تاریخ معاصر ایران، شماره ۱، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ص ۵۵.
۵. محمد نقوی، جامعه‌شناسی غریب‌گرایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۱۹.
۶. حمید عنایت، پیشین، ص ۶۰.
۷. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۲۸.
۸. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۲.
۹. امام خمینی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۶۹-۱۶۸.
۱۰. امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸.
۱۱. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، چاپ سوم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۳.
۱۲. امام خمینی، کلمات قصار، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ص ۴۳.
۱۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۳۱.
۱۴. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۳.
۱۵. امام خمینی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳۸.
۱۶. امام خمینی، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۵.
۱۷. امام خمینی، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۰.
۱۸. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۴-۱۸۳.
۱۹. امام خمینی، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۸۴.

۲۰. امام خمینی، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۷.
۲۱. امام خمینی، کشف الاسرار، [بی جا]، [بی تا]، ص ۱۶۸-۱۷۰.
۲۲. امام خمینی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۴.
۲۳. امام خمینی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۶.
۲۴. محمدرضا تاجیک، امام، قدرت و گفت‌وگو، نامه پژوهش، ش ۸، ص ۶۸.
۲۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵.
۲۶. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۲؛ همچنین ج ۶، ص ۳۱۹.
۲۷. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۳۱۲.
۲۸. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۹.
۲۹. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۲۳۸.
۳۰. امام خمینی، همان، ص ۸.
۳۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۵۲.
۳۲. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۱.
۳۳. امام خمینی، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، ج ۱، ص ۲۳۴، مساله ۹.
۳۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۸.
۳۵. امام خمینی، پیشین، ج ۱۸، ص ۶۷. همچنین ج ۲۱، ص ۱۷۸.
۳۶. امام خمینی، پیشین، ج ۱۱، صص ۱۳۰-۱۳۲.
۳۷. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۶۵.
۳۸. امام خمینی، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۴۲.
۳۹. امام خمینی، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۷۸.
۴۰. امام خمینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۸.
۴۱. امام خمینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۷.
۴۲. امام خمینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۸.
۴۳. امام خمینی، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۸ و ۲۳۷ و ۸، همچنین در ج ۱، ص ۲۳۴ و ج ۶، ص ۲۳۱ و ج ۷، ص ۲۸۵ و ۱۷.
۴۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۶.
۴۵. امام خمینی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۶.
۴۶. امام خمینی، پیشین، ج ۷، صص ۲۸۲-۲۸۳ با کمی تصرف در ترکیب جمله.
۴۷. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۰.
۴۸. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۶.

۴۹. امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۱.
۵۰. امام خمینی، پیشین، ج ۲۱، ص ۶۹.
۵۱. امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵.
۵۲. امام خمینی، پیشین، ج ۶، ص ۱۸.
۵۳. امام خمینی، پیشین، ج ۵، ص ۱۱۴.
۵۴. امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸.
۵۵. امام خمینی، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۳.
۵۶. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۶.
۵۷. امام خمینی، پیشین، ج ۸، ص ۱۹۵.
۵۸. امام خمینی، پیشین، ج ۱۹، ص ۴.
۵۹. امام خمینی، پیشین، ج ۴، صص ۱۶۶-۱۶۷.
۶۰. این اصل قرآنی، از آیات و روایات مختلفی استنباط می‌گردد؛ از جمله: آیه مبارکه «اشدء علی الکفار رحماء بینهم» فتح / ۲۹، و آیه مبارکه: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» بقره / ۲۲۵. و آیه مبارکه «ولا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً من الذین اتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء» مائده / ۵۷. و روایت: «من احب لله و ابغض لله و اعطی لله فهو ممن کمل ایمانه»، امام صادق (ع)، اصول کافی، چاپ مکتبه الاسلامیه، تهران، ج ۲، ص ۱۰۱. و روایت: «کونوا لظالم خصماً وللمظلوم عوناً»، امام علی (ع)، نهج البلاغه، نامه ۴۷.
۶۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۱.
۶۲. امام خمینی، پیشین، ج ۶، ص ۱۱۶.
۶۳. بقره، ۲۷۹.
۶۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۰.
۶۵. امام خمینی، پیشین، ج ۱۴، ص ۶۶.
۶۶. نساء، ۱۴۱.
۶۷. امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۹.
۶۸. امام خمینی، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۷.
۶۹. امام خمینی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۲.
۷۰. امام خمینی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۲۰-۱۲۱.
۷۱. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۸۵.
۷۲. امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۹.

۷۳. امام خمینی، پیشین، ج ۱۹، ص ۷۵.
۷۴. امام خمینی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳.
۷۵. امام خمینی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱.
۷۶. امام خمینی، پیشین، ج ۱۴، ص ۲.
۷۷. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۳.
۷۸. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴.
۷۹. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۴.
۸۰. امام خمینی، پیشین، ج ۵، ص ۳۷.
۸۱. امام خمینی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۰.
۸۲. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۱.
۸۳. امام خمینی، پیشین، ج ۵، ص ۳۷.
۸۴. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۰.
۸۵. امام خمینی، ولایت فقیه، (حکومت اسلامی)، پیشین، ص ۳۲.
۸۶. امام خمینی، پیشین، ص ۲۴.
۸۷. امام خمینی، پیشین، ص ۳۲.
۸۸. امام خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۳.
۸۹. امام خمینی، پیشین، ج ۵، ص ۱۵۰.
۹۰. امام خمینی، پیشین، ج ۱۹، ص ۱۱.
۹۱. امام خمینی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۷۰.
۹۲. امام خمینی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۳۳.
۹۳. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، پیشین، ص ۶.
۹۴. امام خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۹.
۹۵. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷.
۹۶. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.
۹۷. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۳.
۹۸. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷.
۹۹. امام خمینی، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۷۶.
۱۰۰. امام خمینی، کشف الاسرار، صص ۲۲۴-۲۲۵.
۱۰۱. امام خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۸، ص ۱۳۸.

۱۰۲. امام خمینی، پیشین، ج ۲، صص ۴۳-۴۴.

۱۰۳. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۳۷.

۱۰۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره کل قوانین و مقررات در نهاد ریاست جمهوری، تهران ۱۳۶۹، اصل

اول و دوم، ص ۶۱-۶۲.

۱۰۵. همان، اصل ششم.

۱۰۶. در این باره ر.ک به: امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۰ و ج ۲۱، ص ۳۸.

۱۰۷. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۵۸.

۱۰۸. امام خمینی، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۹.

۱۰۹. امام خمینی، پیشین، ج ۲۱، ص ۹۰.

۱۱۰. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۳۴.

۱۱۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰.

۱۱۲. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۷۶.

۱۱۳. امام خمینی، پیشین، ج ۴، ص ۸۵.

۱۱۴. همان.

۱۱۵. امام خمینی، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۹۴.